

زنده باد فلافل لشگرآباد اهواز

دیشب آقای امین زاده ، فامیل اهوازی مون ما را بردند منزلشان و پذیرایی جنوبی گرم و ...ولی بعدش که تو جاده ساحلی اهواز گردوندمون ، بردنمون منطقه لشگرآباد، پاتوق فلافل فروشی های سلف سرویس(!) اهواز

قصه این منطقه نیز عجیب بود. تا سه سال پیش اینجا پاتوق خلافکارهای شهر بوده تا اینکه یکی شون فلافل فروشی باز میکنه دم خیابون و به مردم میگه سلف سرویس خودتون ترشی و ...بریزید توش. بقدری از این کار استقبال میشه که امروز دهها مغازه باز شده که بامیه های خوشمزه و فلافل و انواع ترشیجات ومیفروشند.
منم که عشق ساندویچ کثیف!



اینجور

دیروز سر درس مثنوی ، دکتر ارجمندی - که دندان پزشک هستن- گفتن خانومه موقع کار روی دندونشون مکثی کردند و ازم پرسیدند که دکتر جان ! درسته یه خانوم باید قبل بارداریش معاینه دقیق دندان بشه؟

بهشون میگم بله، شما باردارین؟

با تعجب میگه نه بابا ! من هنوز دنبال شوهرم!

اینجور خانومه تو افق مطب گم میشه...بععهعله.

دل نوشته های سحری ۱۶ - متن پیاده شده سخنرانی "ایمان و توانگری" دکتر شیری شب

۲۱



خلاصه جلسه قبل (کل متن زیر به همت فواد فرشجی عزیزم و حوصله بلند او پیاده شده است)

به سمع و نظرتون رسید که تاریخچه انسان پر است از تجربیات عجیب. همچنین، خدمتتون عرض شد که اونچه که تبیین می کنه و به زندگی انسان معنا می بخشه مجاورت با زیبایی است. بنای ما بر این نیست که در این شب ساحت فلسفی به بحث بدهیم بلکه فقط بسنده می کنیم که اگر برهانی هست، این برهان را در پیش بگیریم. به عرض رسید که مجاورت با زیبایی انسان را نرم و مجاورت با نا زیبایی انسان را تلخ می کند. بعد عرض شد که کسی که اهل آگاهی هست خودش را در تصادم با زیبایی قرار می دهد. به نحوی زندگی می کند که با آنچه که نیک است و آنچه قشنگ است برخورد داشته باشد. در انتها رسیدیم به بحث دعا. عرض شد که دعا قانونی است از قانون های زندگی. امروز داشتم فکر می کردم از چه منظری می توان دعا را مرور کرد؟ آیا باید فلسفی ورود کرد؟ شهودی ورود کرد؟

چرا دعا؟

احساس کردم این مثال شاید کارساز باشد و مسئله را روشن کند. پیش میاید به یک نفر تعلق خاطری داریم. بعد هم اونی که دوستش داریم قابل دسترس نیست و حسرت میخوریم که نشد باهاش کلامی حرف بزنیم

پیداست نگارا که بلند است جنابت

هر ناله و فریاد که کردم نشنیدی

. فرصت ها از دست می رود و حالا میزنه و از اقبال خوبمون، محبوب رو جایی می بینیم و می تونیم باهاش صحبت کنیم. او به ما می گوید کاشکی همون دفعه اول هم با من یک صحبتی می کردی. ما می گیم آخه نمی دونستم تو اصلا ازم خوشت میاد. محبوب میگه حالا تو شانست رو امتحان می کردی.

...

نسبت ما با خداوند و دعا این است. دعا یعنی صدا کردن. ما خدا را دعوت نمی کنیم. ما خودمون رو دعوت می کنیم. در واقع خداوند به عنوان علت و علل تمام هستی و لا موثر فی الوجود الا الله، تحققش در تمام اشیا وجودی است و نیازی به صداکردن ندارد

مثال عارف و ماهی (به احترام استاد بزرگ مولوی شناس ایرانی که مدتیست در مجزشان نیستیم)

حکما معمولا مفاهیم عقلانی را تشبیه به محسوس می کنند تا ما آنها را بفهمیم. تشبیه خیلی مشهور در باره خداوند و عارف، تشبیه آب است و ماهی. آب بخاطر احاطه اش بر ماهی برای ماهی قابل درک نیست. ماهی نمی تواند بفهمد آب کجاست چون از همه سمت با آب احاطه شده است. ماهی لحظه ای را نمی تواند بدون آب ادراک کند. ماهی همه چیزش آب است. غذا، نان، خانه اش، اکسیژنش،.. این همان نسبتی است که عارف برقرار می کند با خداوند. بعد گاهی در این آب موجی ایجاد می شود و حبابی. حباب خود یک حالت لحظه ای است و در واقع از هیچ درست شده است. اما گاهی این توهم برش می دارد که جداست و جداگانه هویت دارد. اما در واقع قسمتی از خود دریاست. اینست همان نسبت ما با خداوند، ما حبیبیم و از جنس خود اقیانوس. برای دعا کردن ما ظاهرا او را صدا می زنیم ولی در واقع به او می گوییم که ما هم هستیم! اما این چیزی به هستی او اضافه نمی کند بلکه به هستی ما معنا می بخشد. وقتی می گوییم من کسی هستم که فلانی رو دوست دارم، این اسم فلانی در هویت ما شاید در ظاهر اثری نداشته باشد اما در واقع برای ما خیلی اتفاق ها می افتد. این اسم تاثیری روی مسمای ما می گذارد و رابطه ای بین ما و او ایجاد می کند.

▪ دعا به شرطی مفید است که قرارداد یک طرفه نباشد.

ما بحث دعا را از این ساحت ادامه می دهیم و راجع به فلسفه دعا توضیح می دهیم. گفتیم که دعا به شرطی مفید است که قرارداد یک طرفه نباشد. دعا کننده ویژگی های خاصی باید داشته باشد. باید اهل خیر باشد تا بتواند خیر را جذب کند. همیشه اینطور است که این جذب شدن از یک "هم جنسی" ایجاد می شود. اگر چیزی را به خط زیبای نسخ یا کوفی ببینیم چون فارسی و عربی بلدیم بین ما و آن خط ارتباط ایجاد می شود. ما به کم سواد هم داشته باشیم اون کلام هم در ما تاثیر می گذارد. این اثراتی هست که می تواند اتفاقات بیرونی در زندگی ما بگذارند. برای این که ما خیری را ادراک کنیم باید خودمان اهل خیر باشیم و این مسئله، در مسئله جذب خیر خیلی موثر است. اگر ما در ماه مبارک رمضان هستیم که از کلمه برکت میاید و این کلمه برکت منسوب به نبی اکرم هست که ایشان فرمودند: «*قد اقبل الیکم شهر الله بالبرکه و الرحمه و المغفره*». این ماه به به لحاظ وجودی با برکت است. حال چه کسی می تواند این برکت را درک کند؟ کسی که اهلیت داشته باشد. این اهلیت امر غریبی نیست و خیلی هاتان دارید. می بینید که در زندگی تان چشمه ای هستید در زندگی خیلی ها و به مردم کمک می کنید، شما گرمای زندگی خانواده ای دردمند هستید، مگر میشود جان شما به گرمای الهی برکت داده نشود؟؟؟



▪ چاشنی های نبوی برای دعای خوب

بعد عرض شد که «*مَنْ أَرَادَ أَنْ تُسْتَجَابَ دَعْوَتُهُ ، وَأَنْ تُكْشَفَ كُرْبَتُهُ ، فَلْيَفْرِجْ عَن مَعْسِرٍ كَسَى كَسَى* که می خواهد صدایش شنیده شود، برود مشکل کسی را که سختی در زندگی اش ایجاد شده را برطرف کند.

نه این که برویم مشکل کسی را حل کنیم که متقابلاً مملکت فرزندان خوب بشود! این که معامله سطح پایینی است .

“کیستی ” ما تعیین می کند که مشکل ما چیست. ما به خاطر شغلیمان و حسن ظن مردم در معرض خیلی چیزها قرار می گیریم. این در معرض قرار گرفتن ها مسائل خودش را دارد. هم باید بفهمی هم نباید اونقدر بفهمی که این فهم باعث شود در مسائل گیر کنی. گاهی اگر بخواهی مشکل حل شود باید کمی فاصله بگیری. کمی بی رحمی لازم است و گرنه مسئله حل نمی شود. همدلی گاهی در آن تلخی هم است و اقتضای آن است. اما الان من هم در جایگاهی مانند شما نشستم و قطعاً این شب شبی نیست که من دکتر شیری باشم و در جایگاه درمانگر در اینجا نشسته باشم. بنا براین دوست دارم واقعیت را بگویم که بارها و بارها می شود مسئله ای را از کسی می شنوم یا نامه ای را از کسی می خوانم که پاره پاره وجودم به لرزه در میاد از عظمت انسان؛ از سختی که یک نفر داره تجربه می کند و صورتی که با سیلی سرخ ننگه داشته می شود. مادری که دارد فرزندش را به تنهایی بزرگ می کند. پدری که در برابر تهمتهای فراوان قرار دارد اما دارد قشنگ زندگی می کند. این دیدن ها باعث می شود آدم استخوان هایش نرم شود و باد آدم بخوابد و قبل از اینکه بخواد زیاد دور برود به یاد بیورد که به قول سعدی ما اعضای یک پیکر هستیم و دردهای شبیه به هم داریم و امیدوارم این اتفاق همیشه مانع شود فرعون درون من بالا بیاید. و واقعیت این است که وقتی ما می توانیم دردی را از کسی دوا کنیم معنیش این است که و اینجا است که باید مراقب این قلب باشیم. چون کسانی هستند که جیب مارا می زنند، شیشه ماسینمان را می شکنند. کسانی هستند که چراغ وجود آدم را خاموش می کنند. عبیر فوت کردن تعبیر عجیبیست. در قرآن می فرماید کسانی هستند که می خواهند نور خداوند را با فوت خودشان خاموش کنند و همزمان کسانی هستند که با قشنگ زیستن خود نور خداوند را روشن می کنند.

من اسلاید هایم متأسفانه ذخیره نشده است(به طور اتفاقی اسلایدهای درسی این شب ذخیره نشده بود و دکتر شیری بدون اسلاید درس را ادامه داد) اما چیزی که روزی قلب انسان باشد نیاز به تصحیح ندارد. حضرت امیر فرمودند *عرفت الله بالفسخ العزائم و حل العقود...* به این معنی که خداوند را زمانی شناختم که به یک چیز مطمئن نیت کرده بودم و به گره ای در زندگی ام بود که فکر نمی کردم گشوده شود. فلذا ما از دست رفتن اسلاید ها را به حساب این «حل العقود» می گذارم و از آنچه در ذهن دارم درس را ادامه می دهم.

=====

1. تو این عید ، عجیب جانم خسته است

2. دل نوشته سحری ۱۵ - به استقبال سلام

یک تجربه خیلی عجیب برای شما بگویم. ما از هفته پیش برنامه “سینما توانگری” را در دفتر اجرا می کنیم. سه چهار تا فیلم خوب و خاص و مناسب را برای بچه ها پخش می کنیم و

3. دل نوشته سحری ۱۴ - کدام دعا ؟

خداوند شوت نزده ما را گل نمی کند. آنجا که کاری را خودت باید بکنی، خدا برایت شوتت را نمی زند.

4. دل نوشته های سحری ۱۲ - مجاورت با زیبایی

یادم میاید رفته بودیم تالار وحدت کنسرت آقای علیزاده. واقعا با موسیقی ایشون تمام پرده های جان آدم به ارتعاش در میاید. چون بداهه نوازی داشتند و ادم نمی توانست در برابر آن زیبایی و تقارن گریه نکند

5. دل نوشته سحری ۱۳ - مستان سلامت میکنند

جایی داشتم درسی می گفتم در مورد ویژگی انسان سالم. گفتم انسان سالم هم قدرت تعشق دارد هم قدرت دریافت عشق دارد و هم قدرت اشمئزاز. می تواند متنفر باشد. در برابر یک پیشنهاد بی شرمانه می تواند متنفر باشد. می تواند کراهت داشته باشد

6. دل نوشته سحری ۱۱ - به اتفاق عجیب - گزارش احیای ۲۱

دارم آماده میشم برم احیا ، همسر خانوم کمی دیرتر از پله ها میاد پایین و کیسه آشغالها را میخواد بگذاره تو سطل سرکوچه ، نگرانم ترافیک باشه ، خانم به جای اینکه بیاد سوار بشه ، دم پنجره میاد و میگه اون جا دم سطل شارژر اپل افتاده زمین با یه کارت ملی ! یه نگاه بهش بنداز شاید کمکی بشه کرد.

7. دل نوشته سحری ۱۰ - خداوند صیاد است. شب ۲۱ ماه مبارک - قسمت اول

ما وقتی میخوایم چیزی را ادراک کنیم باید خود را در سطح آن آگاهی ، هم سنخ کنیم. برای درک لذت استخر باید بریم تو اون فضا و لباس شنا تنمان باشد و تو اب بپریم تا بفهمیم لذت شنا یعنی چه .

نوشت: باید دختر باشی تا بفهمی



فاطمه ع ، برایم فرستاد و عجیب نافذ بود نوشته اش زیرا او دختر است اصیل در آستانه سی سالگی با تحصیلاتی بسیار بالا که اینها را نوشت

- باید دختر باشی تا بدونی چه دردی داره بگن: مهریه دختر دیپلمه انقدره، لیسانسه بیشتر، فوق لیسانس انقدر و... به خدا تو بقالی و سوپرمارکت هم اینجوری رو اشیاء قیمت نمیدارن
- باید دختر باشی تا بدونی چه دردی داره که تنها موندن رو به زنگ تفریح شدن و دم دستی بودن ترجیح بدی بعدش بهت بگن "بی عرضه"
- باید دختر باشی تا بدونی چه دردی داره که موی سر و قوسهای بدنت و مانیکور و پدیکور بیشتر از افکار قشنگت به چشم بیاد
- باید دختر باشی تا بدونی چه دردی داره که ایمان و طرز فکر و معنویات همسر آینده ات برات تو اولویت باشه ولی هیچ پسری نفهمه چی داری میگی
- باید دختر باشی تا بدونی چه دردی داره که سن ات از سی سالگی بگذره و مجرد باشی و همه سرک بکشن تو زندگیت که چرا فلانی شوهر نمی کنه و از اون دردناک تر اینکه هر کسی واسه ات یه نسخه ای بپیچه
- باید دختر باشی تا بدونی چه دردی داره که خانواده خواستگار به خودشون حق بدن که از میزان درآمد بابای دختر اطلاع داشته باشن و رسماً برآورد کنن چقدر جهیزیه تو خونه پسرشون میره، بعد اگه همون دختر بخواد فقط از حدود درآمد پسرشون خبر داشته باشه بگن: دختره گیس بریده چشمش دنبال مال دنیاست
- باید دختر باشی تا بدونی چه دردی داره که یکی هی بهت ابراز علاقه کنه، بعد که تو رو به خودش وابسته کرد بذاره بره فقط به این دلیل که خواسته حس اش رو نسبت به محک بزنه ببینه می تونه یه عمر باهات باشه یا نه و اصلاً هم احساسات و غرور تو براش مهم نباشه
- باید دختر باشی تا بدونی چه دردی داره هیچ کس اینو درک نکنه که اگه سکه برات مهم نیست از روزی که اولین خواستگار اومد خونه ات واست مهم نبوده نه حالا که سی و چند سالته
- باید دختر باشی تا بدونی چه دردی داره که مطابق با استانداردهای عرف جامعه ات خوب باشی و آخرش هم بگن: ای بابا، دختر خوب که پیدا نمیشه

بعضی دردها رو فقط باید دختر باشی تا بدونی...

روزگار بهتری از راه میرسد



دلم عجیب هوس نهج البلاغه کرده است...

حتی میتوانم حس کنم دلم نوشته های کریستین بوبن را ناله میزند

روزهایی هست که غمی سراغت می آید و بیشتر "خودت" می شوی چند شبی بود حال جسمانی ام خوب نبود... شک کرده بودم خبری هست... آزمایشی نوشتم و رفتم آزمایشگاه... تکنیسین بهم گفت "۴۵ دقیقه دیگه میتونید گزارش را تلفنی بگیرید آقای دکتر"

حالم همچنان خوب نیست... عرق کرده ام... نیمه امیدوار زنگ میزنم آزمایشگاه... شکی که کرده بودم متأسفانه درست از آب درآمد! برای لحظاتی کمرم خم میشود... از بهشتی بیرون می افتم که میلیونها نفر پیش از من، این تجربه تلخ را کرده اند... زیر لب میگویم لاحول و لا قوه الا بالله العظیم
بغضی میکنم... با خودت هیچ نقابی نباید بزنی...

به همسر خانم میگویم... در چهره اش عشقی محزون میبینم... زنها میتوانند با نگاهشان روح را شفا دهند... به نظرم ثانیه ای در زندگی هر مردی هست که نگاه یک زن، چه مادر باشد چه معشوق چه همسر چه دختر چه عروسش و... باید او را تطهیر کند

الا و ان الدنيا قد تصرمت و اذنت بانقضاء، و تنكر مغروفها،

بهوش باشید که دنیا رو به نیستی نهاده و پایان مدتش را اعلام کرده، و حقیقتش ناشناخته مانده،

و ادبرت حذاء. فهي تحفز بالفناء سگانها، و تحذو بالموت بهجيرانها،

و شتابان روی گردانده است. ساکنانش را به سوی فنا می برد، و همسایگانش را

و قد امر منها ما كان حلوا، و كدر منها ما كان صفا،

تازیانه مرگ می راند، شیرینیش تلخ، و صافیش تیره شده،

بهم ریختم...سر کلاس عصرم ، “شخصیت سالم تر ” رفتن ، واقعا سختم است...میپذیرم که کسی مقصر نیست که من بیمارم...به چهره مردان و زنانی فکر میکنم که با شور و هیجان و عشق و امید به سر این درسها مینشینند...روحیه ای میگیرم و به کلاس میروم...هممه این دانشجویان مرا یاد زندگی می اندازد

کلاس تمام شده و به سمت جام جم میروم...بناست از امید سخن بگویم...تو ماشین با خودم صحبت میکنم...بخشی از من ، بخشی از من را عجیب می شنود. صدای ترانه ای از حمید عسگری تو ماشین میپیچه و حالم بهتر میشه...آماده ام برای نشستن در برابر مردم...دوربین...

حرکت بیماری لا علاجی نگرفته ام...بنا نیست هم مشخصا با این بیماری بمیرم یا کسی را بیمار کنم...به قول عزیزی ، شیرینی زندگی که میشه دیابت...

مسئولیت سلامتی ام را میپذیرم و به احترام این سلولهای گرانقدر که هدیه الهی هستند تقلا میکنم سالم تر تغذیه کنم و این ژن دیابت را دچار محیطی صحیح تر نمایم . شما مراقب سلامتی خودتان و عزیزانتان باشید و مثل من پر عشق و واقعی به زندگی شیرین تان ، حبه قند بیفزایید

نه به رابطه ممنوع ! نه به بی سرانجامی و سرخوردگی!



قشنگ زیسته ام
جای خوبی کار میکنم
جوادم و زیبا
دو سالیست عاشق مردی شایسته ام که زن دارد
شکارچی نیست
دوستم دارد و میخواهد آسیب نبینم

چه کنم؟

=====

سلام زهره عزیز
پاسخم روانشناختی نیست ، کاملاً حاصل ۳۹ سال زیستن است، زیستنی که بخشیش آگاهانه بوده
بنابراین میتونی مثل یک دوست بخونیش نه مثل دکتر شیری

چقدر سخته عشقی به این سهمگینی ، پر باشد از نگرانی و ابهام و بی آیندگی
عشق ، جان انسان را سمباده میکشد
این اکسیر،

این شراب اینقدر عزیز است که باید در جام زرین نوشید نه آفتابه حلبی
الان معامله خوبی با صاحب قلبها میتوان کرد که عقب نشست و سوخت تا مردی شایسته رخ بنماید
تجاره لن تبور= معامله ایست پر سود

کسی را داری بهش این را بدهی؟



کار خیر به ما نیومده



دارم میرم سمت محل کارم و تو خیابون پاسدارم که متوجه میشوم اون ور خیابون ، پیرمردی نابینا
ایستاده و بلند بلند تقاضای کمک میکنه و ملت هم انگار نه انگار ؛ دور زدم واستادم کنارش و پرسیدم
چی شده پدر جان ؛ لباس مندرسی پوشیده بود و ظاهرش بهم ریخته بود.

– آقای عزیز! من باید بروم خیابان کشوری، از یک رستوران غذای باقیمانده اش را بگیرم. امکانش هست کمکم کنید؟

– کدام خیابان کشوری؟

– همونی که کنار یک باشگاه ورزشیه

دیدم ده دقیقه ای راه و میتونم برسونمش و یه خانمی کمکش کرد و سوار شد و تو راه صحبت کرد از اینکه فقیره و... ولی خیلی محترمانه صحبت میکرد. وقتی رسیدیم ورزشگاه کشوری هرچی دنبال اون رستورانه گشتم پیداش نکردم! یه میوه فروشه گفت یه باشگاه کشوری هم تو پاسدارانه؛ من که جا خورده بودم دور زدم و رفتم دوباره پاسداران. اتفاقا یه ورزشگاه با همون اسم ۱۰۰ متر پایینتر از محلی که بنده خدا را سوار کرده بودم، وجود داشت و رستورانه هم بود!

آقا کلی شرمنده شدیم و یه پولی بهش دادیم و فهمیدیم کار خیر به ما نیومده!

دل نوشته های سحری ۱۲ – مجاورت با زیبایی

متن سخنرانی شب قدر ۱۹ ماه مبارک به تلاش فواد فرشچی عزیز که با وسواسی ستودنی آن شب را به قلم کشیده است



بالاخره اونى که این سطور زیبا را نوشت باید یک تقارن و تناسبی در خودش باشد که اینطور متقارن و متناسب بنویسد. او سالها تمرین می کند تا دستش به آن اندازه که لازم است برود و بعد این زیبایی به چشمان تابیده می شود و ما لذت می بریم.

رفته بودم نمایشگاه کاریکاتور آقای کامبیز درم بخش، کارت عروسی خودم را که می خواستم بزنم مثل همه فکر می کردم باید از عبارات “دوشیزه فرخنده فلان و آقای شاه داماد” و این مدلها با خط های عجیب غریب طلاکوب استفاده کنم، که اصلا هم نمیشود خوندشون! وحتما دیده اید این عبارتشون را که “مجلسی به صرف شیرینی و شام برقرار است و آدرس و ساعت که مثلا ۷ تا ۱۱ که اتفاقا هیچ وقت ۷ نمی رویم و هیچ وقت هم ۱۱ بر نمی گردیم. خلاصه ما توی فکر بودیم که چگونه کارت رو طراحی کنیم.

نمایشگاه آقای کامبیز درم بخش بودیم با نامزدخانوم. نظرم جلب یک کاریکاتور بسیار ساده شد که یک خانم خیلی ساده و قدیمی را نشان می داد به همراه یک آقای تپل و کمی چاق که کنار همدیگر ایستاده

بودند توی کاغذ. شانه به شانه هم ایستاده اند و از گوشه لباس هایشان به هم سنجاق شده اند. با یک سنجاق قفلی واقعی بزرگ! این کار یک کار ترکیبی بود از یک چیز واقعی و رئال و یک تصویر کارتونی. ما جلوی این کار میخکوب شده بودیم و دیدیم این کار خیلی می خورد به اون کارت مد نظر ما. آقای درم بخش اومدن و من عرض کردم : *چقدر این کارتان قشنگ است؟* گفتند *کدوم کارم قشنگ نیست؟! ۱*

بعدش آقای درم بخش داستان اون کار رو برامون گفتند:

من سرطان دارم. توی بیمارستان برای شیمی درمانی رفته بودم. در کورس های شیمی درمانی که اگر بدانید، در این کورس ها آدم حالت تهوع دارد و کلا حالت بدی است، این تصاویر را من اونجا کشیدم. گفتم شما کسی هستنید که در آن همه سختی و ناامیدی و تلخی و بهم ریختگی جسم و جان، طنز درست کردید.

جان همچین انسانی از این جنس است که تلخی و رنج عالم را به زیبایی تبدیل می کند. جنس نورانی. ما آن کار را خریداری کردیم. قیمتش یادم نیست.

طنز ماجرا را حیفه براتون نگم؛ دیدید آدم نمی رسد اکثرا فکرهای خوبش را اجرایی کند؟ ما آخرش هم از همون کارت های متداول دادیم! اون کاریکاتور هم در خانه ما آویزان است و هر بار که به آن نگاه می کنیم، می خندیم برای طنزش و فکر می کنیم به حرفهای آن مرد. ما اگر بخواهیم در شب قدر برای خود کاری بکنیم باید با آگاهی باشد که این آگاهی به ما مجوز انجام این کار را می دهد.

*می خواهم در مورد این آگاهی با شما صحبت کنم؛ آدمی که اهل آگاهی، عرفان و اندیشه است، در اثر تصادم با زیبایی، زیبایی می آفریند. پس این آدم این جنس را دارد که می رود خودش را در برابر این حسن و جمال قرار می دهد. نبی اکرم فرمودند: *إن لربکم فی آیام دهرکم نفعات، ألا فتعرضوا لها.* خداوند در این عالم یک نسیم هایی دارد و شما باید بروید خودتان را در معرض آنها قرار بدهید. چون این نسیم می وزد، این تو هستی که خودت را باید در مجاورت آن قرار دهی. این یک قانون است. مثلا برای بعضی از شما پیامکی میاید که مثلا آقای فلان فلانجا کنسرت دارد. بعضی از ما فکر می کنیم که نامزدمان، زنمان، شوهرمان ممکن است خیلی خوشش بیاید. بعد می رویم و بلیط را تهیه می کنیم. عده ای هم با خود قرار می گذارند که این کار را بکنند و نهایتا نمی کنند. بلاخره تفاوت هست بین کسی که می رود و خود را در مجاورت قرار می دهد و آن صداها را می شنود و آن نغمه ها را می شنود.*

یادم میاید رفته بودیم تالار وحدت کنسرت آقای علیزاده. واقعا با موسیقی ایشون تمام پرده های جان آدم به ارتعاش در میاید. چون بداهه نوازی داشتند و آدم نمی توانست در برابر آن زیبایی و تقارن گریه نکند و وقتی فکر می کنی چرا باید گریه کنی هم می فهمی چرا. انگاری که یادآور چیز هست که خودمان هم نمی دانیم چیست. گاهی از خواب بلند می شویم و می بینیم که گریه کردیم و هرچقدر هم فکر می کنیم نمی فهمیم که چه خوابی دیدیم و چه شده است که گریه کردیم؟ ولی می دانیم که چیزی بوده که خیلی روحمان را نواخته که حالمان را این چنین کرده است. گریه این خاصیت را دارد که در تمام جوشش ها و فوران های جان انسان تجلی می کند و خود را نشان می دهد. انگاری که چیزی می جوشد...

زمانی که خدا آن فرمان عجیب را به نوح داد که برو وسط بیابان کشتی بساز، مردم مسخره می کردند ولی ”نوح بودن“ این اقتضاء را دارد که شما وسط بیابان کشتی بسازی. خدا فرمود « وَاذا جَاءَ أَمْرُنَا فَارْتَحِبْ وَتَوَلَّى وَجْهَكَ لِلدِّارِ الْآخِرَةِ نَحْبُوكَ » این می تواند در زندگی ما باشد که در بیابانی گیر می کنیم و به ایمانی می ایستیم. جایی که باید درست بکنیم. اینجاست که امر خداوند خواهد آمد و آن جوشش حاصل می شود.

به هر حال جای دور نمی رویم. بسیاری از شما که امشب در این محفل هستی اهل این بحث می باشید. بلاخره آدم ها سوالی دارند که ساعت ۱۱ شب اینجا هستند. این همه کارهای دیگر هست... این همه فیلم و سریال هست که می شود امشب دید. شما هر جایی که زیبایی برای این عالم ، درست کردید “اهلیت” خود را نشان داده اید.

امشب تنها بهانه ای است که این اهلیت را نشان دهید. نه به شعری نیاز است و نه به روضه ای. آدمی که اهل خیر است زبان خیر را می شناسد. ملائک فقط نور را تشخیص می دهند. بعضی ها در خودشان نور را دارند. نیازی هم نیست آدم عجیبی باشند. بعضی ها خوش اخلاقند. بعضیها به اندازه تمام نداشته های زندگی شان در جانشان دارایی دارند. فرزندانشان را خوب تربیت می کنند و اگر حرص هم می خورند به خاطر خوبی ها می خورند. پیامبر می گویند کسی که خوش اخلاق است تمام سیر موت برایش راحت می شود برای این که تمام زندگی اش قشنگ زیسته است و این چیز عجیبی نیست. اگر هم برای رفتن آدم های خوش اخلاق غصه ای بخوریم و اشکی بریزیم تنها برای این می تواند باشد که دیگر همسفر نیستیم و آنها سفرشان تمام شده است و بس. آدم های خوش اخلاق نور دارند. فرشته ها در تشخیصشان محال است اشتباه کنند. حتما نباید انسان ها بمیرند تا ذکر خیرشان باشد. شما هم ذکر خیر دارید. درست زندگی می کنید. می توانید انتخاب های دیگری داشته باشید اما به آنها تن نمی دهید.

=====

[دل نوشته سحری ۱۱ - به اتفاق عجیب - گزارش احیای ۲۱](#)

دارم آماده میشم برم احیا ، همسر خانوم کمی دیرتر از پله ها میاد پایین و کیسه آشغالها را میخواد بگذاره تو سطل سرکوچه ، نگرانم ترافیک باشه ،

[دل نوشته سحری ۱۰ - خداوند صیاد است. شب ۲۱ ماه مبارک - قسمت اول](#)

ما وقتی میخوایم چیزی را ادراک کنیم باید خود را در سطح آن آگاهی ، هم سنخ کنیم. برای درک لذت استخر باید بریم تو اون فضا و لباس شنا تنمان باشد و تو آب بپریم تا بفهمیم لذت شنا یعنی چه .

[متن سخنرانی دکتر شیری در شب ۱۹ - ایمان و توانگری ۹۲ -](#)

مجاورت با زیبایی انسان را نرم و مجاورت با زشتی انسان را تلخ می کند. شما در خانه یک موسیقی قشنگ و فاخر که پخش می شود بر شما اثر می گذارد. یکی هم نوع خشن موسیقی را انتخاب می کند. تمام بحث امشب ما در مورد همین مجاورت هاست... چراکه این مجاورت هاست که تعیین می کند هر کس اهلیت چه چیزی را دارد و در شب قدر به چه چیزی می رسد.

دل نوشته های سحری ۹ - مراسم "ایمان و توانگری" شب ۲۱ و ۲۳



توانگر "تدبیر" میکند و "تقدیر" ش ، "تغییر" میکند

انا انزلناه فی لیلہ القدر را اینگونه ادراک میکند که چنین شبی را به "تفکر" بگذرانند و نه فلسفه بافی های راهزن امید و معما

اگر میخواهی در چنین فرخنده شبی ، فرخندگی را ادراک کنی ، باید اهل فرح و طرب باشی و خیری در عالم بیافرینی و آنگاه مانند صیاد منتظر حلول سرور در سینه ات باشی. اگر شک داری ، الان مقداری دانه برای پرندگان بریز و نظاره کن ظرف چند دقیقه دعای پرندگان را حس خواهی کرد ف یا برای گربه های خیابان و پارک محلتون کمی تکه مانده غذا یا ظرفی شیر بریز و ببین از جمع شدن آنها چه شعفی جانت را فرا میگیرد ، اینطوری " من خوب هستم" ای را تجربه میکنی که تو را به سمت احیای قلبت هدایت میکند و نیازی به روضه و گریه و ضجه هم نداری، اینها سلیقه تعدادی مداح بوده و سنت نبوی البته احیای قلب و کسب معرفت و دعای عافیت بوده است.

مولوی در داستان دفتر اول در [حکایت بقال و طوطی و روغن ریختن طوطی در دکان](#) میفرماید که وقتی دکان دار به اشتباه ، بر سر تنها مونس خود یعنی طوطی زد و او نطقش کور شد ، به هر در زد تا او دوباره به کلام آید و در این بین یکی از این دربدری ها ، شاد ردن دل درویشان بود

روزی چندی سخن کوتاه کرد مرد بقال از ندامت آه کرد

ریش بر می‌کند و می‌گفت ای دریغ کافتاب نعمتم شد زیر میغ

دست من بشکسته بودی آن زمان که زدم من بر سر آن خوش زبان

هدیه‌ها می‌داد هر درویش را تا بیابد نطق مرغ خویش را

شاید این روزهای زندگی مون که بخشی از جانمان فرسوده شده و بی صدا ، وقتش است دلی را شاد کنیم تا به شادی آن ، ملکی دعایمان کند و جانمان از هم بشکند

=====

انتخاب امسال مردمی که در خانه توانگری می‌ایند ، کمک به طرح “کوچه گردان امام علی” است ، اگر جای بهتری نیافتید ، به وسواس ما اعتماد کنید که تجربه خوبی در کار خیر دسته جمعی با شاگردانمان داریم. اگر میخواهید در کمک به طرح کوچه گردان امام علی (ع) با دوستانتان در خانه توانگری باشید ، به ما تماس بگیرید و کمکهای خود را به حساب خانه توانگری واریز کنید و ما بدست دوستانمان در این تشکیلات میرسانیم ۸۸۸۴۷۵۹۲ داخلی

=====

شب ۲۳ ماه مبارک میزبان عارف هنرمند ، جناب استاد حمید عجمی ، صاحب خط معلی در هنر اسلامی و مدرس گلشن راز شیخ محمود شبستری در مراسم احیا خواهیم بود



=====

[دل نوشته سحری ۷- میگه به عمر خوب چند تا بهاره؟](#)

[بفرمایید دل نوشته های سحری و جای لیموی تازه -۶- مهربانی ناسالم](#)

[بفرمایید دل نوشته سحری و جای و لیموی تازه - ۵](#)

سر جلسه معارفه نوجوان توانگر داشتم رو سن توضیح میدادم که چشمانم قفل شد رو چشمانی آشنا چشمان مردی که ۲۳ سال قبل

[بفرمایید دل نوشته های سحری و جای لیموی تازه- ۴ هسته هلو](#)

وقتی مسوولانه سهم خود را میپذیریم و آگاهانه به تقدیر تن میدهیم ، مسیر عقده ای شدن و هپروتی زیستن ، مسدود میشود و میشی یه زن یا مرد با جای زخمی قدیمی ولی در عوض بیدارتر و انسان تر

[بفرمایید دل نوشته های سحری و جایی لیموی تازه - ۳- بیروت](#)

شب قدر ، آقایان مومنین با شلوارک و لباسهای راحتی و آستین حلقه ای و... خیلی ریلکس میشینند در مسجد و بعضی ها دراز کش و اعمال را کامل به جای می آورند .